



# مشارکت مردم در آموزش و پرورش

## چگونه باید باشد؟

نویسنده: دکتر اقبال قاسمی پویا

می‌کنند و در آغاز چنین می‌نمایند که ایشان می‌خواهند بر اساس این مبینای فکری موضوع آموزش و رابطه آن با توسعه را مطرح کنند. برای آگاهی خوانندگانی که مقاله ایشان را نخوانده‌اند و یا از دیدگاه بانک جهانی در آموزش و پرورش آگاهی ندارند، خلاصه این نظرگاه را که در مقاله ایشان و آثار دیگر اشاره شده است، اینجا می‌آوریم: سرمایه‌گذاری آموزشی می‌تواند بر توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه تأثیر گذارد و نامرادی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی را کاهش دهد. به طور کلی به مدد آموزش و پرورش می‌توان فقر اقتصادی اجتماعی را تعدیل بخشید و سبب بالندگی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی شد. برای تأمین منابع مالی آموزش و پرورش، دولت‌ها باید با اعمال تمهیداتی، مثل برقراری مالیات‌ها، استفاده از سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی، تبعیت از قوانین عرضه و تقاضا و دیگر ساز و کارهای مرسوم در جوامع صنعتی غرب، آموزش و پرورش را

غیرانتفاعی به خودی خود خوب یا بد نیستند، و به وجود آمدن این نوع مدارس حاصل و نتیجه زمینه‌ها و عوامل اقتصادی، سیاسی و آموزشی موجود در جامعه فعلی ما است و در تحلیل و بررسی آن اگر به این نکته اساسی نپردازیم، چرایی این موضوع در محاق فراموشی فرو می‌رود و ابهامات و تناقض‌گویی‌هایی پیش می‌آید که به نظر من این وضع در مقاله نویسنده محترم مقاله «آموزش و توسعه» پیش آمده است.

### تناقض‌ها و ابهام‌های مقاله

گرچه نویسنده محترم تلاش کرده‌اند رابطه آموزش و توسعه را بر اساس برخی از منطق‌های موجود اجتماعی تحلیل و تبیین کنند، اما به نظر می‌رسد در نتیجه‌گیری کلی، دست کم در مواردی چند و از نظر راقم این سطور، خلط مبحث شده و مقاله با تناقض‌ها و ابهام‌هایی همراه است. برای نمونه، نویسنده نخست دیدگاه بانک جهانی را در زمینه آموزش و توسعه اجتماعی اقتصادی مطرح

در مقاله آقای سید هادی علویون که در شماره ۱۵، سال سوم این مجله با عنوان «آموزش و توسعه» چاپ شده است، رابطه آموزش و پرورش و توسعه اجتماعی - اقتصادی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در مقاله ایشان، در نحوه رویکرد به مسائل آموزش و پرورش، به ویژه مدارس نمونه مردمی و غیرانتفاعی کاستی‌هایی مشاهده می‌شود و هدف از نوشتن مقاله حاضر نقد و بررسی برخی از این کاستی‌هاست. اعتراف می‌کنم نوشتن مطلب در مورد مدارس غیرانتفاعی، به سبب حساسیت‌هایی که برخی از دست اندرکاران تربیتی کشور و اهل نظر و خوانندگان عزیز در این زمینه دارند، خالی از دشواری نیست. به ویژه اینکه مطلب، نقد مقاله‌ای باشد که به نظر می‌رسد بر چگونگی عملکرد این مدارس در حال حاضر ابراهایی دارد و خرده‌ها می‌گیرد. در اینجا پیشاپیش به آگاهی خوانندگان محترم می‌رساند که هدف من از مطرح کردن این موضوع نشان دادن این واقعیت است که مدارس نمونه مردمی و

نوسه دهند. از این طریق است که توزیع عادلانه فرصت‌های اجتماعی، از جمله بهره‌تری از آموزش و درآمد بیشتر برای اکثریت توده مردم فراهم می‌گردد. آموزش می‌تواند هم سبب کاهش فاصله طبقاتی گردد و هم فاصله طبقاتی را عمیق‌تر گرداند (برای آگاهی بیشتر از نظرات بانک جهانی و نظرات دیگر شبیه و نزدیک این نظریه رجوع کنید به پی‌نوشت شماره ۱ این مقاله).

## مدارس نمونه مردمی و غیر انتفاعی به خودی خود خوب یا بد نیستند، و بوجود آمدن این نوع مدارس حاصل و نتیجه زمینه‌ها و عوامل اقتصادی، سیاسی و آموزشی موجود در جامعه فعلی ما است.

همچنان که ملاحظه می‌شود بانک جهانی در تحلیل تحولات اجتماعی اقتصادی، به آموزش و پرورش نقش تعیین‌کننده، یا دست‌کم نقش اساسی می‌دهد. بحث ما فعلاً در درستی یا نادرستی این دیدگاه نیست؛ بلکه هدف این است که نشان دهیم نویسنده محترم با مطرح کردن نظریه‌های گوناگون پیوند منطقی میان آنها ایجاد نمی‌کند و در نتیجه به تناقض‌گویی کشیده می‌شود (حداقل از نظر راقم این سطرها). برای نمونه، پس از مطرح کردن نظر بانک جهانی، بدون نقد و تحلیل یا نتیجه‌گیری منطقی از آن، در نوشته ایشان با دیدگاه دیگری مواجه می‌شویم که در کل متضاد با دیدگاه اول است و آثار موجود در این زمینه نیز دلیل روشنی بر این مدعا است (ر. ک پی‌نوشت شماره ۲).

این دیدگاه نظر کسانی چون کارتوی و دیگران است. طبق باور طرفداران این نظر، همچنان که نویسنده محترم نیز به درستی اشاره کرده‌اند، «... کشورهای که سعمی دارند امکانات آموزشی را بکسان بین افراد توزیع کنند باز به خاطر نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی که در ساختار جامعه وجود دارد باعث افزایش نابرابری خواهند شد (ص ۲۱، ستون اول).

همچنان که از گفتار بالا پیداست، در این دیدگاه، محور اصلی و تعیین‌کننده، نه نظام آموزشی، بلکه نظام اقتصادی - اجتماعی یا اقتصاد سیاسی است. یعنی نجات آموزش و پرورش یک کشور، در گرو چگونگی رویکرد این کشور به مسائل کلان اقتصاد سیاسی و اجتماعی است نه اصلاحات مقطعی و جزئی. با این استدلال است که کارتوی، کتاب‌هایی چون «بن‌بست‌های اصلاحات آموزشی» ترجمه امیر تیموری، (۱۳۶۷) و «آموزش و پرورش به عنوان امپریالیسم فرهنگی» (ترجمه شریفی، ۱۳۶۵) و کتاب‌های دیگری را درباره آموزش و پرورش، چه به تنهایی و چه با همکاری دیگر همفکرانش تألیف کرده است. (برای آگاهی بیشتر از

این دیدگاه ر. ک. پی‌نوشت شماره ۲ همین مقاله). گفتنی است آقای علویون با مطرح کردن این دیدگاه، باز بدون هیچ‌گونه مقایسه یا تحلیل این دو اندیشه متضاد در مورد رابطه توسعه و آموزش، آورده‌اند که: «در کشور ما به تبع جامعه کلان، آموزش نیز حالت طبقه‌ای گرفته و روند رشد خود را شتابان طی می‌کند و این امر با تشکیل دبیرستان‌های نمونه مردمی [۱] و مدارس غیرانتفاعی و ... [۲] نمود یافته است» (ص ۲۱، ستون دوم).

با خواندن این بخش از مقاله این پرسش‌ها مطرح می‌گردد:

- این دیدگاه دوم چه ارتباط منطقی با دیدگاه بانک جهانی دارد که در آغاز مقاله مطرح شد؟

- آیا نویسنده می‌خواهد بر مبنای نظریه دوم مسائل فعلی آموزش و پرورش ما را، از جمله، به تعبیر ایشان، نمود طبقاتی آن، یعنی «دبیرستان‌های نمونه مردمی» را تبیین و تحلیل کنند؟

اگر چنین است، نظریه بانک جهانی چه کمک‌هایی به این تبیین می‌رساند؟ - آیا از نظر نویسنده تناقض یا تضاد میان این دو نظریه مشاهده نمی‌شود؟

- بر اساس کدام مقدمه و یا صغری کبری چیدن، نویسنده محترم، مدارس نمونه مردمی را نمود طبقاتی نظام آموزش و پرورش ما معرفی می‌کنند؟

اینجا بر سر آن نیستیم که ثابت کنیم مرغ اول به وجود آمد یا تخم مرغ! بلکه هدف اشاره به پراکندگی مطالب و توجه دادن به این موضوع است که در تحلیل مسائل منطقی بکوشیم مسائل بنیادین را با مسائل جزئی مخلوط نکنیم تا علت یا علت‌های اصلی مسائل و دشواری‌ها به درستی نموده شود. من نمی‌دانم نویسنده محترم تاکنون از نزدیک با مدارس غیرانتفاعی آشنا بوده‌اند یا نه. در هر صورت پیشنهاد می‌شود به منظور بررسی درستی یا نادرستی سخنان مطرح شده در مقاله‌شان بررسی‌های میدانی کوچکی در مورد مدارس غیرانتفاعی از نظر طبقاتی بودن آن به عمل آورند.

نمونه دیگری از تناقض. در بحث از پیش فرض‌های مقاله، در پیش فرض چهارم قسمت «ب» می‌خوانیم: «نحوه توزیع امکانات آموزشی یکی از انواع نابرابری‌های اجتماعی است... چرا که امروزه در کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه سعمی می‌کنند نقش برتر و تعیین‌کننده را به عامل انسانی بدهند...» (ص ۱۹، ستون سوم).

اینجا باز با نظریه‌های مواجه می‌شویم تحت‌عنوان عامل انسانی یا توسعه منابع انسانی یا نظریه سرمایه انسانی؛ طبق این نظریه، به آموزش و پرورش نه به عنوان یک نهاد مصرفی بلکه باید به

عنوان یک عامل تولیدی نگریست، آموزش و پرورش است که نوع نیروی کار لازم برای رشد صنعتی و اقتصادی را فراهم می‌سازد. این نظریه در جوامع صنعتی غرب طرفداران زیادی داشته است و بسیاری از اقتصادشناسان و سیاست‌گذاران کلان، معتقد بر این بوده‌اند که سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری برای بازده‌های اقتصادی سریع در جامعه است (Ingemar, 1991). در این نظریه به جای پرداختن به چگونگی نظام اجتماعی اقتصادی و یا نحوه توزیع درآمد، و نحوه روابط اجتماعی موجود در اقتصاد سیاسی هر کشور، نقش اصلی را به آموزش و پرورش و بازده اقتصادی آن می‌دهند.

## طبق باور طرفداران این نظر (کارتوی و دیگران) کشورهای که سعی دارند امکانات آموزشی را یکسان بین افراد توزیع کنند باز بخاطر نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی که در ساختار جامع وجود دارد باعث افزایش نابرابری خواهد شد.

این نظریه نیز بیشتر با نظریه بانک جهانی نزدیکی دارد و نقطه مقابل نظر کارتوی و همفکرانش می‌باشد. ملاحظه می‌شود که ظاهراً برای نویسنده محترم ماهیت هیچ دیدگاهی مطرح نیست و کوششی هم نمی‌شود تا میان این نظریه‌ها پیوند منطقی برقرار شود، در نتیجه علاوه بر به وجود آمدن تناقض‌ها و ابهام‌ها، این‌گونه رویکرد نسبت به مسائل سبب می‌شود تا در مواردی علت، معلول جلوه کند و معلول، علت؛ یا یک عامل جزئی، عمده تلقی گردد و مسائل بنیادین به فراموشی سپرده شود. مصداق این گفتار در نوشته ایشان، به نظر من، موضوع مدارس نمونه مردمی و مدارس غیرانتفاعی است.

## مدارس نمونه مردمی و غیرانتفاعی نمود طبقاتی آموزش و پرورش کشور

نویسنده محترم در بحث از این مدارس به عنوان «نمودهای طبقاتی آموزش و پرورش» آورده است: «وضعیتی که در حال حاضر در کشورمان پیش آمده است (منظور پس از تأسیس مدارس غیرانتفاعی و نمونه مردمی است) مانع از این می‌گردد که فرصت‌های آموزشی در بین تمام دانش‌آموزان عادلانه توزیع شود، چرا که برای مثال شهریه‌هایی که برای ورود بدین مدارس باید پرداخت شود سرسام‌آور است...» (ص ۲۱، ستون ۲ و ۳)

ملاحظه می‌شود که به وجود آمدن مدارس نمونه مردمی و مدارس غیرانتفاعی موانع توزیع

عادلانه فرصت‌های آموزشی تلقی شده است. از نویسنده محترم می‌پرسیم آیا واقعاً علت یا علت‌های بنیادین عدم توزیع عادلانه وجود مدارس نمونه مردمی یا غیرانتفاعی است؟ یا وجود این مدارس معلول عوامل و علت‌های بنیادین دیگر است؟

مگر چند درصد از شاگردان میهن ما، از روستاهای دوردست تا مراکز استان‌ها، در مدارس غیرانتفاعی تحصیل می‌کنند؟ طبق آمارهای که خود نویسنده به درستی در مقاله‌شان آورده‌اند پیش‌بینی شده است تا آخر سال تحصیلی ۷۴-۷۳، تعداد شاگردان مدارس غیرانتفاعی به ۳۵۰ هزار نفر برسد. حال از ایشان می‌پرسیم، در مقایسه با بیش از ۱۸ میلیون شاگرد فعلی سراسر ایران، این تعداد چند درصد کل شاگردان کشور هستند که آن را مانعی در راه توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی بدانیم؟ با یک حساب سرانگشتی معلوم می‌گردد که کمتر از ۲ درصد کل شاگردان کشور در این مدارس مشغول به تحصیل هستند، و این که نوشته‌اند تعداد شاگردان این مدارس در برنامه پنجساله دوم به ۲۰ درصد خواهد رسید به نظر آمار درستی نمی‌رسد (منبع آمار هم اعلام نشده است).

طبق اظهار برخی از مسئولان آموزش و پرورش پیش‌بینی می‌شود که در برنامه پنجساله دوم تعداد شاگردان مدارس غیرانتفاعی به ۱۰ درصد کل شاگردان سراسر کشور برسد (کاویانی، ۱۳۷۲) حتی برخی از دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی، با محاسباتی این رقم را بین ۵ تا ۶ درصد پیش‌بینی کرده‌اند (این مطلب را یکی از کارشناسان دفتر هماهنگی طرحها و برنامه‌ریزی به نگارنده بیان داشته است و مهندس محمد مهدی محمودی معاون وزارت آموزش و پرورش در امور مدارس غیرانتفاعی آن را ۶ درصد اعلام کرده است. ر. ک محمودی ۱۳۷۳).

## با روند فعلی، شرایط اقتصادی مدارس غیرانتفاعی رشد نخواهد کرد

به نظر می‌رسد چنانچه افزایش تورم در کشور، روند فعلی را دنبال کند و تحول در هزینه‌های رو به افزایش زندگی اکثریت مردم به وجود نیاید، به احتمال قوی، چنین وضعی امکان جذب شاگردان به این مدارس را کمتر خواهد کرد، چرا که حتی علاقه‌مندان فعلی به این مدارس قدرت پرداخت هزینه‌ها را نخواهند داشت، و از سوی دیگر فراهم کردن هزینه‌های گوناگون این نوع مدارس برای گردانندگان آن چندان آسان صورت نخواهد گرفت. بررسی‌های اولیه وضع برخی از این مدارس غیرانتفاعی، به ویژه در شهرستان‌ها، این احتمال را تقویت می‌کند. افزوده بر این، در حال حاضر، بسیاری از صاحبان مجوز تأسیس مدارس غیرانتفاعی به علت دشواریهای ناشی از هزینه‌های

بسیار بالای تأسیس این نوع مدارس، قادر به گشودن مدرسه نیستند، نیز برخی از شرکای این مدارس، و نه همه آنها، از دشواری تأمین هزینه‌های مالی این مدارس شکوه‌ها دارند. این افراد چنین استدلال می‌کنند که چون انتظارات والدین از این مدارس بالاست، لذا برآوردن این انتظارات کار چندان آسانی نیست. و این نمونه‌ها را برای هزینه‌های بالا ذکر می‌کنند:

برای یک ساختمان ۶ تا ۷ کلاس حدود ۴۵۰ هزار تومان اجاره ماهانه برای دو سال اول، آزمایشگاه نه چندان مجهز ۲ میلیون تومان، دستگاه تکثیر نزدیک به یک میلیون تومان، کاغذ بسته‌ای حدود ۱۶۰۰ تومان کل پرداخت‌های معلمان ماهانه نزدیک به پانصد هزار تومان و ... که بنابه اظهار یکی از مدیران این مدارس، هزینه متوسط یک مدرسه نه چندان مجهز راهنمایی با ۱۲۰ تا ۱۳۰ نفر شاگرد حدود ۱۰۶ هزار تومان در حال حاضر است. این مدیر اظهار می‌داشت که برای پرداخت حقوق و دیگر پرداخت‌های اسفندماه به وام با بهره بالا متوسل شده است.

در مقابل این گفتار، نویسنده محترم معتقدند که «بخش خصوصی در صورتی می‌تواند به بخش دولتی در آموزش و پرورش کمک کند که انگیزه‌های صرفاً تجاری و انتفاعی نداشته باشد و همراه با سودبری مناسب و منصفانه، هدف‌های آموزشی و تربیتی را نیز دنبال کند. تا آنجا که عملکرد مدارس غیرانتفاعی، به خصوص در سال‌های اخیر نشان داده است، بخش خصوصی در حوزه تعلیم و تربیت از این خصوصیت برخوردار نیست...» درستی یا نادرستی این استدلال هنوز بر راقب سطور مشخص نیست، چون پژوهشی مستند در این مورد صورت نگرفته است و نویسنده محترم هم در نوشته‌شان به تحقیق یا بررسی مستند اشاره‌ای نداشته‌اند. اما در مقایسه با سرمایه‌گذاری‌هایی که در حال حاضر در زمینه‌هایی چون خرید و فروش ماشین، ارز و طلا ... می‌شود، نیز با توجه به بهره‌دهی سرسام آور پول‌های موجود در دست فرادستان جامعه، و عواقب ناشی از تورم و نوسانات پرشتاب پولی در جامعه ما، یک پیش‌بینی دیگر می‌تواند این باشد که اگر تحولی در وضع زندگی اکثریت افراد جامعه ایران به وجود نیاید، افزایش فزاینده هزینه‌ها اجازه نخواهد داد این مدارس آنچنان که برخی از مصلحان جامعه پیش‌بینی می‌کنند، سودهای سرسام‌آور به جیب بزنند و منحل شدن برخی از این مدارس که به دلیل هزینه‌های بالا صورت گرفته است، می‌تواند دلیلی بر این ادعا باشد.

اینجا باز تأکید می‌کنیم هدف از مطرح کردن این مطلب تجویز یارده مدارس خصوصی یا طرفداری از صاحبان سرمایه‌های کلان در این زمینه نیست، بلکه در پاسخ به مقاله مورد اشاره،

می‌خواهیم بگوییم اگر از دیدگاه نظریه سیستم‌ها، ویژه این موضوع بنگریم، دست کم در شرایط فعلی که سیاست خصوصی‌سازی در بسیاری از عرصه‌های دانش اقتصادی تشویق می‌گردد این لباس به قامت چندان جامعه فعلی مانا راست نمی‌نماید! دیگر این که فعلی فرض کنیم این نوع مدارس اصلاً به وجود نیامده‌اند، آیا در آن صورت صاحبان سرمایه رویه‌های دیگری برای برخورداری از فرصت‌های بهتر آموزش پیدا نمی‌کردند؟ حتماً شما هم شنیده‌اید که برخی از والدین برای قبول فرزندشان در کنکور هزینه‌های چند میلیون تومانی تقبل کرده‌اند؛ پس ملاحظه می‌گردد که ریشه و بنیاد مسائل و معضلات فعلی در گرو ایجاد عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه در سطح کلان است نه در مدارس نمونه مردمی و یا غیرانتفاعی.

## پایگاه اجتماعی شاگردان و صاحبان مدارس غیردولتی

حتماً نویسنده محترم آگاهی دارند که درصد بالایی از شاگردان این مدارس را فرزندان قشرهای متوسط جامعه تشکیل می‌دهند که خود آنان، در اکثر موارد، به زحمت و با سختی شهریه‌های این مدارس را فراهم می‌سازند.

افزوده بر این، این پرسش نیز مطرح می‌گردد که صاحبان و شرکای این مدارس کیانند؟ اکثر، و نه همه مؤسسان مدارس غیرانتفاعی فرهنگیان هستند که با فراهم کردن سرمایه‌هایی نه چندان زیاد و به صورت وام یا از راه‌های نه چندان آسان، به تأسیس این مدارس اقدام کرده‌اند. بنابراین، با توجه به پایگاه اجتماعی این افراد، و اعتقادات و نظرگاهی که دارند، بعید به نظر می‌رسد تمام ارزش‌های اعتقادی‌شان را در راه کسب پول از دست بدهند و به ترفندهایی متوسل شوند که متأسفانه در عالم دلالان و سودجویان حرفه‌ای وجود دارد و خوشبختانه هنوز به مدارس راهی نیافته‌اند و بعید هم به نظر می‌رسد که تصمیم به چنین کاری بگیرند! چون آن طمعی که این قشر از جامعه دارند هرگز از راه مدرسه و علم‌آموزی حاصل نمی‌شود!

## آیا تحصیل درآمدزا است؟

موضوع دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کرد درآمدزا بودن فرصت‌های آموزشی است. در اکثر نظریه‌هایی که در مورد توسعه و آموزش ابراز می‌گردد، استدلال می‌شود که برخورداری بیشتر از آموزش و پرورش، سبب افزایش درآمد می‌شود. به نظر می‌رسد، در حال حاضر، در جامعه ما این نظریه، دست‌کم از نظر درآمدزایی، مصداق چندان‌ی ندارد. بنابراین اگر به برخورداری از فرصت‌های بیشتر آموزش، صرفاً از دیدگاه درآمدزایی آن بنگریم و نه اعتبار اجتماعی، در مقایسه با فرصت‌هایی که شخص تحصیل کرده، به

ویژه تحصیل کرده در سطوح بالاتر، از دست می‌دهد. نیز با توجه به کم‌بها شدن ارزش‌ها و دانش‌هایی که کسب می‌کند، تحصیلات عالی چندان مقرون به صرفه جلوه نمی‌کند. و اگر روند کلی شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه ما، ادامه یابد که به احتمال قوی از انگیزه‌ها و هیجان‌های مربوط به ادامه تحصیل به مرور کم خواهد شد.

**تا آخر سال تحصیلی ۷۴ - ۷۳، تعداد شاگردان مدارس غیرانتفاعی به ۳۵۰ هزار نفر رسید. حال از ایشان می‌پرسیم، در مقایسه با بیش از ۱۸ میلیون شاگرد فعلی ایران، این تعداد چند درصد کل شاگردان کشور هستند که آنرا مانعی در راه توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی بدانیم؟**

به ویژه اگر برنامه‌ریزی‌های فعلی در زمینه تحصیلات متوسطه و عالی متحول نشود و به پیش‌بینی‌های مشاوران و حرفه‌ها، مثل تکنیسین‌ها توجه کافی نشود و در دانشگاه‌ها افزایش رشته‌های انسانی مخصوصاً در رشته‌های علوم انسانی همچنان ادامه پیدا کند، همچنین با گسترش مراکزهای ناشی از نبودن کار مناسب برای تحصیل کرده‌ها، و تن در ندادن تحصیل کرده‌ها به کارهای، مسئله طبقاتی بودن آموزش و پرورش نیز به‌طور دیگری پیدا خواهد کرد. چون در چنین وضعی برخورداری از فرصت‌های آموزشی سبب برکت طبقاتی نخواهد شد و تنها اعتبار اجتماعی و رنگی تحصیل کرده‌ها سبب برتری آنها خواهد بود. وضع معیشت و برخورداری از فرصت‌های اقتصادی‌شان، نیز به نظر می‌رسد چنانچه وضع ادامه پیدا کند و یا در ورود به دانشگاه و آموزش‌ها تحولی به وجود آید و ورود به نگاه‌ها آسان‌تر شود یا فقط از محفوظات مبتنی امتحان به عمل نیاید، نه تنها مدارس نظامی از رشد شتابان برخوردار نخواهد شد، احتمال می‌رود از جذابیت فعلی آنها نیز کم شود. تفاوت عمده فعلی این مدارس با مدارس دولتی در درجه نخست در کیفیت آموزشی است. اگر این کیفیت به بازده اقتصادی مناسب منتهی نگردد، انگیزه‌های دیگری چون راحتی ادامه تحصیل در این مدارس و امکان گذر تحصیلی و پس از این نوع، افراد خاصی را بسوی این مدارس روانه خواهد کرد، که در آن صورت این نوع مدارس را نخواهند داشت.

بر آن زمان باز جامعه ما با شاگردان چندانی و بیشتر در رشته‌های نظری در مدارس و شاید چند صد هزار نفر کارشناس بی‌کار مواجه

خواهد شد. پس به جای گفتن این که آیا مدارس نمونه مردمی یا مدارس غیرانتفاعی خوب است یا بد، منطقی است که به ریشه و چیرایی به وجود آمدن این مدارس ببیندیشیم و در بحث آموزش و توسعه ضمن پرداختن به عدالت اجتماعی و فرصت‌های برابر آموزشی، محتوا و کیفیت کل نظام آموزش و پرورش را تحلیل کنیم. در بحث از مزایای مدارس غیرانتفاعی اکثراً موضوع کیفیت آموزشی را در برخی از این مدارس مطرح می‌کنند، اما حقیقت این است که در این مدارس کیفیت با توجه به کنکورهای مطرح است، نه آماده کردن شاگردان به زندگی و کار یا دادن تفکر منطقی و منسجم که پایه هر نوع علم‌آموزی و فن‌آوری است.

### محتوای درسی مدارس و آینده‌نگری

همچنان که گفته شد به نظر نگارنده آنچه در مدارس نمونه مردمی یا مدارس غیرانتفاعی تدریس می‌شود، از نظر محتوا و آماده کردن شاگردان برای زندگی و یا مشاغل آینده چندان تفاوتی با محتوای مدارس دولتی ندارد، تنها تفاوت آنها در این است که شاگردان این مدارس برای پذیرفته شدن در دانشگاه‌ها احتمالاً شانس بیشتری دارند. همچنان که در سطور پیش اشاره شد، امروز جامعه ما بیش از هر تخصصی به رشته‌های فنی و حرفه‌ای نیازمند است، گفتنی است که در آمار رسمی وزارت آموزش و پرورش در سال ۷۳ - ۷۲ حتی یک نمونه مدرسه نمونه مردمی یا غیرانتفاعی در زمینه فنی و حرفه‌ای ذکر نشده است. افزوده بر این از کل دانش‌آموزان دوره متوسطه یعنی از میان ۲/۵۸۴/۳۴۵ دانش‌آموز دوره متوسطه کلاً ۱۲/۲۹ درصد در رشته‌های فنی و حرفه‌ای مشغول تحصیل بوده‌اند و بقیه در رشته‌های نظری به ویژه در رشته علوم تجربی و علوم انسانی تحصیل می‌کردند. تأسف‌آورتر این که هنوز این ۱۲/۲۹ درصد از هنرجویان چندان طالبانی در بازار کار ندارند و فارغ‌التحصیلان هر سال تحصیلی نیز چندان چشم‌گیر نیست، چنانکه در سال تحصیلی ۷۳ - ۷۲ کل فارغ‌التحصیلان فنی و حرفه‌ای ۲۸۹۲۲ نفر بوده که از آن میان فقط ۱۴۸۱ نفر پسر از هنرستان‌های کشاورزی بوده است. با توجه به رشد دانش‌آموزی در دوره متوسطه که در سال ۷۲ حدود ۱۳/۵۹ درصد بوده است و در مقایسه با رشد ۴/۳۲ درصد دوره ابتدایی و ۱۱/۰۱ درصد دوره راهنمایی، پیش‌بینی می‌شود در برنامه پنجساله دوم بیشترین رشد را همچنان در دوره متوسطه خواهیم داشت. پیش‌بینی شده است در این برنامه تعداد شاگردان دوره متوسطه به ۵ میلیون خواهد رسید.

با توجه به سبب‌گرایی تأسیس هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای و پایین بودن درصد هنرستان‌های دولتی، لازم است که برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران

آموزش و پرورش به این مهم بیش از پیش عنایت داشته باشند. جای شگفتی است که مسئولان سطوح بالای مملکتی پیوسته از توسعه بخش کشاورزی سخن به میان می‌آورند ولی آمار موجود نشان می‌دهد که در سال تحصیلی ۷۳ - ۷۲ فقط ۰/۴۲ از هنرجویان فنی و حرفه‌ای به هنرستان‌های کشاورزی اختصاص داشته است.

**به نظر می‌رسد چنانچه افزایش تورم در کشور، روند فعلی را دنبال کند و تحول در هزینه‌های روبه افزایش زندگی اکثریت مردم به وجود نیاید، به احتمال قوی، چنین وضعی امکان جذب شاگردان به مدارس غیرانتفاعی را کمتر خواهد کرد.**

اهل نظر آگاهی دارند که از نظر برنامه‌ریزی آموزشی، محتوای درسی باید در سه عرصه دانش و مهارت و ارزش‌ها تنظیم و تدوین گردد تا شاگردان ضمن آگاهی یافتن از علوم و فنون به تفکر علمی مجهز گردند و در برخورد با پدیده‌های هستی پیوسته به تفکر منطقی توسل جویند و نیز کسانی که استعداد و علاقه به مهارت‌آموزی دارند (به نظر نگارنده اکثر شاگردان را می‌توان از دوره ابتدایی به این سوی سوق داد) باید ضمن داشتن تفکر منطقی، دستشان نیز همراه فکرشان به سازندگی و ابتکار عادت کند، چرا که آینده جهان و موضوع پیشرفتگی و یا عقب‌ماندگی را در قرن ۲۱ تفکر علمی و فن‌آوری و کیفیت این دو تعیین می‌کند. به نظر می‌رسد نظر کسانی که بر این دو عامل مهم پای می‌فشارند و برنامه‌ریزان را هشدار می‌دهند تا ضمن توجه به عدالت اجتماعی در تعلیم و تربیت و بهره‌مند کردن عموم مردم از حداقل آموزش، مثل آموزش همگانی، بکوشند تا محتوای برنامه‌های درسی را در راستای نیازهای فعلی و آینده جامعه تدوین و تنظیم کنند، بسیار منطقی و پذیرفتنی است. بسیاری بر این باورند اگر شاگردی به علم و فن‌آوری و مهارت مجهز گردد و با دنیای کار و تلاش آشنا شود، در این راستا ذهن او آماده گرفتن ارزش‌های بالای انسانی و اخلاقی نیز خواهد بود. چون ارج نهادن بر ارزش‌ها، نتیجه تفکر منطقی و پرورش کلی شخصیت یک انسان است. اگر انسانی به درستی پرورده نشود و از هر سه جنبه از توان بشری، یعنی علم و مهارت و ارج‌گذاری برخوردار نگردد، نخواهد توانست برای خود و جامعه عامل مفید و مؤثری باشد، چه این شخص در مدرسه دولتی تحصیل کرده باشد چه غیردولتی!

حال اگر این واقعیت را بپذیریم که در حال

حاضر جامعه ما با کاستی‌های فراوانی در عرصه‌های گوناگون آموزشی مواجه است هم از نظر هدف، محتوا، معلمان، روشها، نحوه ارزشیابی، منابع مالی، برابری فرصت‌های آموزشی، فضاهای آموزشی، مدیریت آموزشی؛ استفاده از تکنولوژی آموزشی، فضاهای ورزشی و پرورشی ... و کاستی‌های دیگری که پیوسته در جامعه ما به آن اشاره می‌شود، اهمیت تفکر جمعی، بسیج ملی، تلاش‌های واقع‌بینانه مسئولان و برنامه‌ریزان، پژوهش و کندوکاو برای یافتن راههای نجات‌بخش و ... بیش از پیش ضرورت پیدا می‌کند.

### هدف از مطرح کردن این مطلب تجویز یا رد مدارس خصوصی یا طرفداری از صاحبان سرمایه‌های کلان در این زمینه نیست، بلکه در پاسخ به مقاله مورد اشاره، می‌خواهیم بگوئیم اگر از دیدگاه نظریه سیستم‌ها به این موضوع بنگریم، دست کم در شرایط فعلی که سیاست خصوصی سازی در بسیاری از عرصه‌های اقتصادی تشویق می‌گردد این لباس به قامت جامعه فعلی ما ناراست نمی‌نماید.

تجربه جهانی نشان می‌دهد که کشورهایی توانسته‌اند معضلات آموزشی خود را به درستی بررسی و برطرف کنند که به واقعیت‌های مذکور عنایت خاص داشته‌اند و زمینه‌های شرکت همگانی یا مشارکت مردمی را فراهم ساخته‌اند. به نظر می‌رسد امروز بیش از گذشته باید به یافتن زمینه‌های اجتماعی و سیاسی راه‌های مشارکت بیندیشیم. متأسفانه آمار نشان می‌دهد که مردم ما، به علل گوناگون (که این علل باید واقع‌بینانه و دوزار هر نوع تعصب و پیشداوری تحلیل و بررسی گردد) خیلی کم در آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری می‌کنند. طبق آمارهای موجود هزینه دخانیات سالانه افراد کشور از درآمد سالانه‌شان ۲/۲۴ درصد و برای تنقلات ۱/۲ درصد و برای فرهنگ حدود ۱ درصد بوده است. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۲، ۲۰ بهمن). این در حالی است که برای برطرف کردن کمبود فضاهای آموزشی لازم است در برنامه پنجساله دوم در هر ۱۷ دقیقه یک کلاس ساخته شود و طبق اظهارات وزیر محترم آموزش و پرورش در سال ۷۳ - ۷۲ حدود ۱۵۰ هزار کلاس کمبود داشته‌ایم و سالانه باید ۲۵ هزار کلاس در کشور ایجاد گردد. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۲/۵/۱۰) اگر به این آمارها این واقعیت را بیفزاییم که حدود ۳۰٪ جمعیت کشور در مدارس ما تحصیل می‌کنند،

و ۹۰٪ بودجه آموزش و پرورش خرج هزینه‌های پرسنلی می‌شود (پرسنلی که هنوز مردم چندان رضایتی از کارکرد آموزشی‌اشان ندارند!) عمق مسائل آموزش و پرورش و نیاز به واقع‌بینی از سوی سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان و نظریه‌پردازان و مردم علاقه‌مند به میهن و بالندگی آن مشخص‌تر می‌شود.

به نظر نگارنده، مطلبی که نویسنده محترم در این راستا بیان داشته‌اند، هدفی جز اصلاح جامعه و آموزش و پرورش نداشته‌اند، با این تفاوت که دشواری را در مسائلی دیده بودند که هر چند مختصر مورد نقد و بررسی قرار گرفت. آرزو داریم این تبادل افکار و جدل‌های سازنده، پیوسته در مطبوعات ما صورت گیرد و منظور راقم این سطور هم از تفکر جمعی که در سطور پیش اشاره شد، همین نوع نقدها و بررسی‌هاست.

از نویسندگان محترم و دیگر مصلحان و جامعه‌دوستان میهن انتظار می‌رود، کاستی‌های این قلم را، بدون اغماض، نقد کنند تا مفهوم تفکر جمعی مصداق پیدا کند!

در پایان پیشنهاد می‌شود به منظور بحث و تبادل نظر بیشتر و یافتن راه‌های درستی مشارکت مردم به پرسش‌هایی از این نوع بیندیشیم و در افکار عمومی مورد بحث قرار دهیم:

- چرا مدارس غیرانتفاعی به وجود آمدند؟  
- آیا بخش خصوصی باید در آموزش و پرورش شرکت کند؟ چگونه؟

- مفهوم مشارکت مردمی چیست؟  
- آیا آنچه در حال حاضر در کشور ما به عنوان بخش خصوصی، به ویژه در مدارس غیرانتفاعی صورت می‌گیرد، مشارکت مردمی است؟

- کاستی‌های فعلی مشارکت مردمی در آموزش و پرورش چیست؟  
- برای برطرف کردن این کاستی‌ها چه اقدام‌هایی می‌توان انجام داد؟  
- چگونه می‌توان از مشارکت‌های مردمی در حل معضلات آموزش و پرورش فعلی بهره جست؟

- مشارکت مؤثر و مستمر مردم در آموزش و پرورش به چه زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمند است؟

- دولت چه نقشی باید در این مورد ایفا کند؟  
- تجربه کشورهای دیگر در این زمینه چیست؟  
- با توجه به اینکه در حال حاضر موضوع مشارکت مردم در امور آموزش و پرورش مطرح است و حتی حساسیت‌هایی نیز در این مورد وجود دارد، امید است اهل نظر در پرداختن به این موضوع دریغ نورزند.

پی‌نوشت شماره ۱

۱ - ساخاروپولوس، جرج؛ مورین و ودهال. آموزش برای توسعه (تحلیلی از گزینش سرمایه‌گذاری) ترجمه پریدخت وحید حمید سرابی. سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۰.

۲ - ایروینگ سیرکن؛ (بانک جهانی برای توسعه طرحها و پروژه‌های آموزشی، ترجمه عصمت قائم‌مقامی، عیس ذوقی. وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۸.

۳ - هلک، ژاک. سرمایه‌گذاری برای آینده (آموزش و پرورش)، ترجمه عبدالحمین نسیب انتشارات مدرسه، ۱۳۷۱.

۴ - یونسکو. کاربرد شاخصهای اجتماع اقتصادی در برنامه‌ریزی توسعه، ترجمه محمد شهادی، وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۷.

Unesco, Franc Dise Caillods (editor), Prospects for educational planning, ۱۹۷۰.

### پی‌نوشت شماره ۲

۱ - کارتوی، مارتین. آموزش و پرورش به مناسبت امپریالیسم فرهنگی، ترجمه حسن پاشا شریب تهران، ۱۳۶۵.

۲ - بن‌بست‌های اصلاحات آموزشی، ترجمه محمدحسین امیرتیموری، تهران، ۱۳۶۷.

Carnoy, Martin and Joel Samoff (1990). Education and Social Transition in the Third World, Princeton University Press, New Jersey.

Bowles, Samuel and Herbert Gintis (1976) Schooling in Capitalist America: Educational reforms and contradictions of economic life), Rout Ledge and Kegan Paul.

Sarip, Madan. Marxisme and Education (1978), Great Britain, Routledge and Kegan Paul Ltd.

Dale, Roger and etal (1976), Schooling and Capitalisme (a sociological reader), London, Routledge and Kegan Paul.

### مراجع:

۱ - کاویانی، روزنامه اطلاعات، ۱۴ مرداد، ۱۳۷۲.  
۲ - سلیمانی، عبدالرضا، سرمایه‌گذاری غیردولتی در آموزش و پرورش، اندیشه معلم، سازمان مدارس آزاد اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۷۲.  
۳ - روزنامه اطلاعات، ۷۲/۵/۱۰.  
۴ - آمار آموزش و پرورش، سال تحصیلی ۱۳۷۲، دفتر هماهنگی طرحها و برنامه‌ریزی توسعه، خرداد، ۱۳۷۳.  
۵ - محمود، محمد مهدی، روزنامه اطلاعات، تیر ۱۳۷۳، شماره ۲۰۲۳۳.

توسعه شماره هفتم / ۱۰